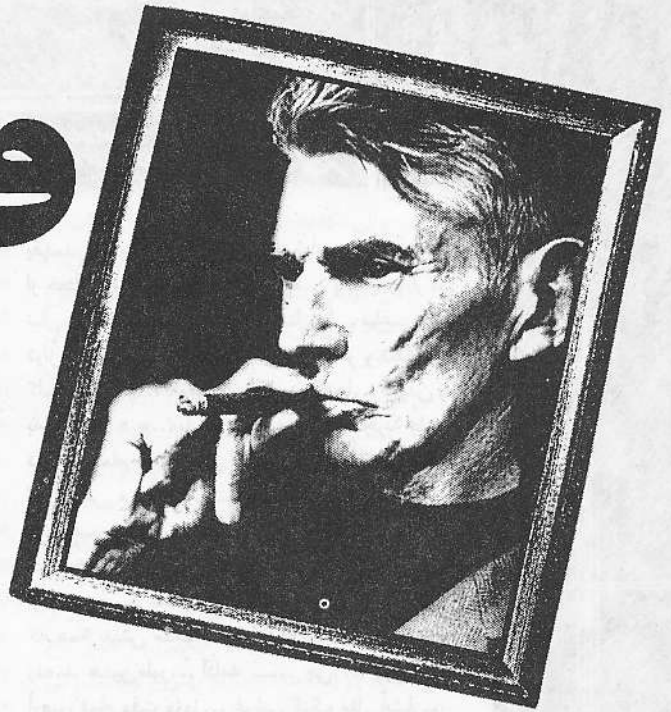


ساموئل بکت

صفر تقی زاده

فاجعه



ک: کلاه برای چی؟
 د: تا کمک کند صورت پیدا نشود.
 [درنگ]
 ک: بالاپوش چرا؟
 د: تا سر تا پایش را مشکی داشته باشیم.
 [درنگ]
 ک: زیرپوش هم دارد؟ [د به سمت ق راه می‌افتد] دیگو.
 [د مرد می‌ماند].
 د: لباس خوابش.
 ک: به رنگ؟
 د: خاکستری.
 [ک سیگار برگی درمی‌آورد].
 ک: آتیش. [د پیش می‌رود، سیگار برگ را روشن می‌کند، بی‌حرکت می‌ایستد. ک سیگار برگش را دود می‌کند.] جمجمه چه طور است؟
 د: خودتان دیده‌اید.
 ک: یادم می‌رود. [د به سمت ق راه می‌افتد.] دیگو.
 [د مرد می‌ماند].
 د: موهاش ریخته. چند گله جا.
 ک: رنگش؟
 د: خاکستری.
 [درنگ]
 ک: دست‌ها چرا تو جیب؟
 د: تا کمک کند سرتاپاش مشکی باشد.
 ک: دست‌ها نباید در جیب باشند.
 د: یادداشت می‌کنم. [دفترچه یادداشتی برمی‌دارد، مداد از پشت گوش می‌گیرد، یادداشت می‌کند.]
 دست‌ها بیرون باشند.
 [دفترچه و مداد را سرچایشان می‌گذارد].
 ک: در چه وضعی‌اند؟ [د دستپاچه است. با ناراحتی] دست‌ها در چه وضعی‌اند؟
 د: خودتان دیده‌اید.
 ک: یادم می‌رود.
 د: چلاق. ضایعه پی و عصب.
 ک: مثل چنگ حیوان‌ها؟
 د: هر طور شما بفرمایید.
 ک: دوچنگ.
 د: مگر وقتی مشتش را گره کند.
 ک: نباید بکند.
 د: یادداشت می‌کنم. [دفترچه یادداشت را برمی‌دارد، مداد را به دست می‌گیرد، یادداشت می‌کند.] دست‌ها باز و شل.
 [دفترچه یادداشت و مداد را سرچایشان می‌گذارد].
 ک: آتیش. [د جلو می‌آید، سیگار برگ را دوباره می‌گیراند، آرام می‌ایستد.
 ک سیگار برگ را دود می‌کند.] خوب، حالا بگذار ببینم. [د دستپاچه است، ناراحت].

این نمایشنامه در سال ۱۹۸۲ به زبان فرانسه نوشته شده است. نخستین بار در سال ۱۹۸۲ در تئاتر اونیون به اجرا درآمده است و نخستین بار در سال ۱۹۸۴ از سوی انتشارات فیبر اند فیبر به زبان انگلیسی منتشر شده است.

برای: واسلاو هاول

کارگردان: (ک)
 دستیار زن: (د)
 قهرمان نمایش: (ق)
 لوک، مسئول نورپردازی، خارج از صحنه (ل)

جلسه تمرین. آخرین دست‌کاری‌ها در صحنه آخر. صحنه لخت است. د و ل همین الساعه نور را تنظیم کرده‌اند. ک تازه رسیده است.

ک سمت چپ تماشاگران پایین بله‌ها بر صندلی دسته‌داری نشسته است. پالتو پوست به تن دارد با کلاه پوست بی‌لیه چسبانی که به پالتویش می‌خورد. سن و سال و کوچک و بزرگ بودن اندام مهم نیست.

د کنار او ایستاده است. با روپوش بلند سفید. سربرهنه. مدادی پشت گوش. سن و سال و کوچک و بزرگ بودن اندام مهم نیست.

ق وسط صحنه روی سکویی سیاه به بلندی نیم متر ایستاده است. کلاه مشکی لبه پهنی به سر دارد. بالاپوش مشکی بلندی تا قوزک پا پوشیده است. پابرهنه است با سر خمیده، دست‌ها در جیب. سن و سال و کوچک و بزرگ بودن اندام مهم نیست.

ک و د سرتاپای ق را برانداختن می‌کنند. درنگ طولانی.
 د: [سرانجام] ظاهرش را می‌پسندی؟
 ک: ای. [درنگ] چرا رو سکو؟
 د: که تماشاگران جلو، پاها را ببینند.
 [درنگ]



[دفتريچه يادداشت را برمي دارد، مداد را به دست مي گيرد، مي خواهد يادداشت کند.]

ک: سر را پايين بياور. [د دستپاچه است، ناراحت.] يالا، سر را پايين

بکش. [د دفتريچه يادداشت و مداد را سرچايشان مي گذارد، به سمت ق مي رود، سر را پايين تر خم مي کند، به عقب برمي گردد.] يك كم بيش تر. [د پيش مي رود، سر را پايين تر خم مي کند.] كافي است! [د قدم زنان مي آيد.] بسيار خوب. دارد جا مي افتد. [درنگ.] عريان تر هم مي تواند بشود.
د: يادداشت مي كنم.

[دفتريچه يادداشت را برمي دارد، مي خواهد مداد را بردارد.]

ک: تماش کن! تماش کن! [د دفتريچه يادداشت را سرچايش مي گذارد، به سمت ق مي رود، مردد مي ايستد.] گردن راعريان کن. [د دکمه هاي بالايي را باز مي کند، يقه بر گردان دوطرف پيراهن را به اطراف مي کشد، قدم زنان پس مي آيد.] پاه. ساق پاه. [د پيش مي رود، يك پاچه شلوار را لوله مي کند و تا زير زانو بالا مي آورد، قدم زنان عقب مي کشد.] آن يکي ديگر. [همان کار را با پاچه ديگر مي کند، قدم زنان عقب مي آيد.] بالاتر. زانوها [د پيش مي رود، هر دو پاچه را تا بالای زانوها لوله مي کند، قدم زنان به عقب برمي گردد.] و سفيد شوند.
د: يادداشت مي كنم [دفتريچه يادداشت را برمي دارد، مداد را به دست مي گيرد، يادداشت مي کند.] همه بدن سفيد شود.

ک: دارد از کار درمي آيد. لوک اين دور و برهاست؟

د: [صدا مي زند.] لوک! [درنگ، بلندتر.] لوک!

ل: [خارج از صحنه. دور.] صدايتان را مي شنوم. [درنگ، نزديک تر.] حالا ديگر چه اشکالي پيش آمده؟
د: لوک اينجاست.

ک: صحنه تاريخ.

ل: چي؟

[د مطلب را به زبان فني برمي گرداند. نور کلي صحنه محو مي شود. نور فقط روي ق است. د در سايه است.]
ک: فقط سر.

ل: چي؟

[د مطلب را به زبان فني برمي گرداند. نور از روي بدن محو مي شود. نور فقط روي سر است. درنگ طولاني.]
ک: عالي شد.

[درنگ.]

د: [با ترس.] چه طور است... چه طور است... سرش را بالا بگيرد...
يك لحظه... صورتش را نشان دهد... فقط يك لحظه.

ک: به حق چيزهاي نشنيده! ديگر چه! سرش را بالا بگيرد؟ خيال مي کنی ما کجايم؟ تو پاتاگونيا؟ سرش را بالا بگيرد؟ به حق چيزهاي نشنيده! [درنگ.] خوب. فاجعه ما اينجاست، حی و حاضر. يك بار ديگر و من مرخصم.

د: [به ل.] يك بار ديگر و ايشان مرخص اند.

[نور روي بدن ق رفته رفته ظاهر مي شود. درنگ. نور کلي صحنه رفته رفته ظاهر مي شود.]

ک: صبر کن [درنگ.] حالا... بگذار تماشايش کنند. [نور کلي صحنه رفته رفته محو مي شود. درنگ. نور روي بدن رفته رفته محو مي شود. نور فقط روي سر است. درنگ طولاني.] محشر است! او همه را وامی دارد سرپا بيايستند. از اينجا صدايش را مي شنوم.

[درنگ. صدای غرش کفزدن ها از دور. ق سرش را بلند مي کند، به تماشاگران ثابت زل مي زند. صدای کفزدن ها رفته رفته کم مي شود. از بين مي رود. درنگ طولاني.]

نور روي صورت رفته رفته محو مي شود. [

بجنب... بالاپوش را باز کن. [به کروئومترش نگاه مي کند.] بپر بالا. من جلسه حزبي دارم.

[د به سمت ق مي رود، بالاپوش را برمي دارد. ق وا مي دهد، بي حرکت است. د چند قدم عقب عقب مي آيد، بالاپوش، روي ساعد دستش است. ق پيراهن خوابی کهنه و خاکستری به تن دارد، سر پايين انداخته و مشت ها را گره کرده است. درنگ.]

د: حالا بي بالاپوش بهتر است؟ [درنگ] دارد مي لرزد.

ک: نه آن قدر. کلاه هم.

[د پيش مي رود، کلاه ق را برمي دارد، چند قدم برمي گردد، کلاه به دست. درنگ]

د: از اين ججمه خوشتان مي آيد؟

ک: بايد سفيد شود.

د: يادداشت مي كنم. [دفتريچه يادداشت را برمي دارد، مداد را به دست مي گيرد، يادداشت مي کند.] ججمه سفيد شود.

[دفتريچه يادداشت و مداد را سرچايشان مي گذارد.]

ک: دست ها. [د دستپاچه است، ناراحت] مشت ها. بجنب. [د پيش مي رود، مشت ها را باز مي کند، قدم زنان به عقب برمي گردد.] و سفيد شوند.

د: يادداشت مي كنم. [دفتريچه يادداشت را برمي دارد، مداد را به دست مي گيرد، يادداشت مي کند.] دست ها سفيد شوند.

[دفتريچه يادداشت و مداد را سرچايشان مي گذارد. ق را برانازد مي کنند.]

ک: [سرانجام] يك جايش عيب دارد؟ [کلافه است.] عيب در کجاست؟

د: [با ترس] چه طور است... چه طور است... دست هاش را روي هم بگذاريم؟

ک: امتحانش بد نيست. [د پيش مي رود، دست ها را روي هم مي گذارد، قدم زنان عقب برمي گردد.] بالاتر. [د پيش مي رود، دست هاي وصل شده را تا حد کم بالا مي برد، قدم زنان عقب برمي گردد.] کمی بيش تر. [د پيش مي رود، دست هاي وصل شده را تا حد سینه بالا مي برد.] كافي است! [د قدم زنان عقب مي آيد.] بهتر شد. دارد از کار درمي آيد. آتیش.

[د جلو مي آيد، سيگار برگ ک را مي گيراند، آرام مي ايستد. ک سيگار برگ را دود مي کند.]

د: دارد مي لرزد.

ک: ازش متشکر يم.

[درنگ]

د: [با ترس] موافقيد يا يك... يك... پوزه بند کوچک؟

ک: جل الخالق! امان از اين جنون توضيح دادن! ناگفتنی ها را فاش گفتن! پوزه بند کوچک! به حق چيزهاي نشنيده!

د: يقين داريد صدايش درنمی آيد؟

ک: جيك هم نمی زند. [به کروئومترش نگاه مي کند.] سروقت. مي روم از تالار نگاه مي كنم. بينيم چه طور است.

[ک از صحنه بيرون مي رود و ديگر اصلاً ظاهر نمی شود. د در صندلی دسته دار مي لمد، هنوز ننشسته مثل فتر به پا مي جهد، پارچه اي برمي دارد، با حرارت پشت و روي نشيمن صندلی را پاک مي کند، پارچه را دور مي اندازد، دوباره مي نشيند. درنگ.]

ک: [از خارج. با لحنی گلایه آمیز.] من انگشت های پا را نمی بينم. [ناراحت] [رديف جلو نشستام و انگشت های پا رانمی بينم.

د: [بلند مي شود] يادداشت مي كنم. [دفتريچه يادداشت را برمي دارد، مداد را به دست مي گيرد، يادداشت مي کند.] اسکو بلندتر شود.

ک: کمی از صورت پيدا است.

د: يادداشت مي كنم.